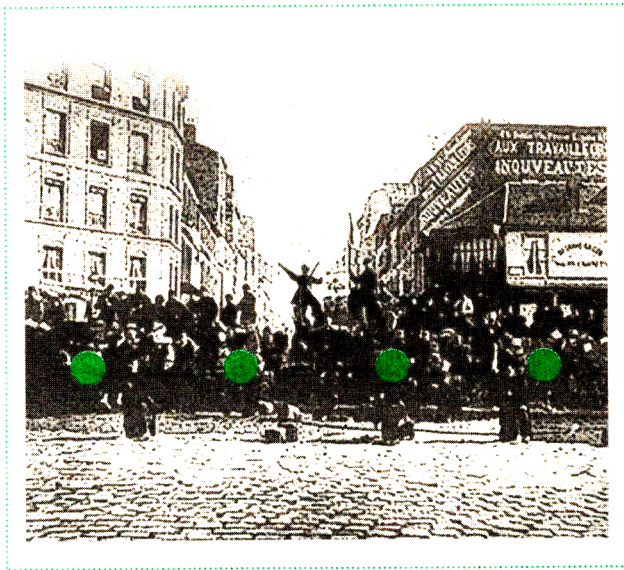




تجملات اشتراکی

مخيلہی سياسی کمون پاریس



کریستین راس

ترجمہی رحمان بوذری

فهرست

۱	مقدمه‌ی مترجم	۱
۵	قدردانی	۵
۷	مقدمه‌ی مؤلف	۷
۱۹	۱ فراتراز «رژیم سلولی ملت‌ها»	۱۹
۵۵	۲ تجملات اشتراکی	۵۵
۸۹	۳ ادبیات شمال	۸۹
۱۱۹	۴ بذره‌ای زیر برف	۱۱۹
۱۵۱	۵ همبستگی	۱۵۱
۱۸۵	پیوست: اهمیت کنونی کمون پاریس در گفت‌وگو با کریستین راس	۱۸۵
۱۹۵	نمایه	۱۹۵

مقدمه‌ی مؤلف

در این کتاب کوشیده‌ام عناصر مخیله‌ای را گرد آورم که موجب وقوع رخداد کمون پاریس ۱۸۷۱ شد و پس از آن نیز دوام آورد — مخیله‌ای که من و کمونارها آن را «تجملات اشتراکی» نامیده‌ایم. در بهار ۱۸۷۱، یک قیام کارگری به مدت هفتاد و دو روز چهره‌ی شهر پاریس را به یک کمون خودمختار تبدیل و بی‌مقدمه شروع کرد به سازماندهی آزاد حیات اجتماعی بر اساس اصول همکاری و تعاون. از آن پس، هر اتفاقی که در آن بهار خاص در پاریس افتاد محل مناقشه و تحلیل شده است — از شوکه‌شدن مردم عادی در یکی از مهم‌ترین پایتخت‌های اروپا گرفته که نیروها و ظرفیت‌هایی را به کار می‌بستند که به حکم عادت از آن‌ها نخبگان حاکم بود تا وحشیگری تلافی‌جویانه‌ی دولت در برابر آنها. منظره‌ی تاریخی کمون که من در اینجا ترسیم می‌کنم در آن واحد زنده و مفهومی است. منظور من از «زنده» این است که موادی که در اینجا از آن استفاده کرده‌ام گفته‌ها، مواضع، و اعمال فیزیکی شورشیان و برخی هم‌قطاران و حامیان نزدیکشان در همان دوره است. منظورم از مفهومی این است که خود این گفته‌ها و مواضع مولد منطق‌هایی‌اند که ناگزیر بودم در صفحات پیش رو ردشان را بگیرم. نقطه‌ی شروع من این ایده بوده که فقط و فقط

با پیگیری مداوم ماهیت و بستر خاص گفته‌ها و ابداعات عاملان کمون می‌توان به تأثیرات مرکز‌گریزتر آن دست یافت. نکته‌ی درخور توجه اینکه در میان انبوه تحلیل‌های سیاسی درباره‌ی کمون به لحاظ تاریخی کمتر توجهی به تفکر کمونارها شده، حتی از سوی نویسندگان و محققانی که همدلی سیاسی با خاطره‌ی این رخداد داشتند. حال آنکه بخش عمده‌ای از این تفکر — کارهایی که شورشیان کردند، طرز فکر و گفته‌هایشان درباره‌ی کارهایی که کردند، اهمیتی که برای اعمالشان قائل بودند، نام‌ها و واژه‌هایی که پذیرفتند و اتخاذ یا رد کردند — از قبل در دسترس بوده و مثلاً در فرانسه ناشر چپ‌گرا فرانسوا ماسپرو طی دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰، یعنی آخرین دوره‌ای که صدای کمون بیش از همه شنیده می‌شد، آنها را تجدید چاپ کرده است. من ترجیح داده‌ام بیشتر روی آن اعمال و صداها درنگ کنم تا روی همسرایی کشدار شرح‌ها یا تحلیل‌های سیاسی — تمجیدآمیز یا انتقادی — که پس از آن به راه افتاد. دغدغه‌ی من نه بررسی کامیابی‌ها یا ناکامی‌های کمون بوده، نه یافتن سراسر درس‌هایی که شاید کمون برای جنبش‌ها، قیام‌ها و انقلاب‌های متعاقب خود دربرداشته یا هنوز هم می‌تواند دربرداشته باشد. گرچه، مثل والتر بنیامین، باور دارم لحظاتی هست که یک رخداد یا پیکار خاص می‌تواند با وضوح تمام در دل حال حاضر تصور شود، و امروزه قضیه در مورد کمون از همین قرار است.

تصویر اردو زدن یا اشغال میادین و پدیدارشناسی آن صحنه‌ی سیاسی جهان را در سال ۲۰۱۱ دربرگرفت، و همین بازگشت به اعتراض در قالب اشغال فضاها بود که مرا واداشت، به نوبه‌ی خود، به فرهنگ سیاسی کمون پاریس برگردم، البته این‌بار با مجموعه سؤالاتی متفاوت از آنها که انگیزه‌ی من برای تدوین بوطیقای تاریخی کمون در دهه‌ی ۱۹۸۰ شد. [۱] دغدغه‌هایی که در صدر دستورکار سیاسی روزند — معضل نحوه‌ی بازسازی یک اتحاد انترناسیونالیستی، آینده‌ی آموزش، کار، و شأن هنر، شکل کمونی و نسبت آن با نظریه و عمل بوم‌شناختی — بی‌شک این دغدغه‌ها طرز نگاه کنونی

فرا تر از «رژیم سلولی ملت‌ها»

پرچم ما پرچم جمهوری جهانی است.

وقتی مارکس نوشت آنچه بیش از همه درباره‌ی کمون پاریس ۱۸۷۱ اهمیت دارد نه هیچ‌یک از آرمان‌هایی که می‌کوشد محقق سازد بلکه نفس «هستی و تجربه‌ی بالفعل» آن است،^۱ بر این نکته تأکید داشت که شورشیان هیچ طرح مشترکی برای جامعه‌ی آینده ندارند. به این اعتبار، کمون آزمایشگاه بالفعل بررسی ابداع‌های سیاسی بود، ابداع‌هایی که گاه فی‌البداهه و گاه با سرهم کردن سناریوها و واژه‌های گذشته و در صورت لزوم جرح و تعدیل آنها اجرا می‌شدند، و از میل‌های بیدار شده در گردهمایی‌های مردمی در واپسین سال‌های امپراطوری نیرو می‌گرفتند. کمون، قیامی در پایتخت فرانسه که زیر پرچم «جمهوری جهانی» می‌جنگید، هم به عنوان یک رخداد و هم به عنوان یک فرهنگ سیاسی همواره در برابر هرگونه ادغام یکپارچه در روایت ملی مقاومت کرده است. همان‌طور که یکی از اعضای اولیه‌ی آن سال‌ها بعد به خاطر می‌آورد، کمون بیش از هر چیز دیگر «یک اقدام جسورانه‌ی

۱. «اقدام اجتماعی بزرگ کمون نفس وجود و عمل او بود» — کارل مارکس، جنگ داخلی در فرانسه ۱۸۷۱، ترجمه‌ی باقر پرهام، ص ۱۲۶. مارکس از تعبیر "its own working existence" استفاده می‌کند و به بروز و ظهور تجربه‌ی کمون در ساحت عمل نظر دارد — همین‌که کمون در عمل فعلیت یافت مهم‌ترین نکته‌ی آن بود. راس در برخی موارد از تعبیر actual existence نیز استفاده می‌کند. م

انترناسیونالیستی» بود. [۱] پاریس تحت‌الوای کمون می‌خواست نه پایتخت فرانسه بلکه یک جمع خودمختار در فدراسیون جهانی ملت‌ها باشد. یعنی نمی‌خواست یک دولت باشد بلکه می‌خواست یک بخش و یک واحد در فدراسیونی از کمون‌هایی باشد که در نهایت مقیاسش بین‌المللی بود. ولی گذشته از اشاره‌های همیشگی مورخان به تعداد و برتری برخی اعضای خارجی کمون، این نکته که اصالت کمون ناشی از خصلت غیرملی‌گرایانه‌ی آن بود در کانون توجه ایشان قرار نگرفته. و اینکه این جنبه از مخیله‌ی سیاسی متمایز کمون چگونه شکل گرفت و به کار رفت در تاریخ‌های رسمی چندان مطرح نمی‌شود چون این تاریخ‌ها غالباً به مانورهای نظامی و جدل‌ها و دستاوردهای قانونگذاری در کاخ شهرداری پاریس می‌پردازند.

برای یافتن چنین نکاتی باید برویم سراغ قطعه‌ای مثل متن زیر از خاطرات لوئیز میشل.^۱ آوریل ۱۸۷۱ است. میشل پیش‌تر گفته بود «یک مرد سیاه‌پوست، سیاه به رنگ شبق، با دندان‌هایی به تیزی دندان‌های حیوانات وحشی؛ آدم خیلی خوبی است، خیلی باهوش، و خیلی شجاع، قبلاً پیاده‌نظام گارد پاپ^۲ بوده و حالا به کمون گرویده»:

یکی از همان شب‌ها، نمی‌دانم چطور، تصادفی ما دو نفر در سنگری روبه‌روی ایستگاه تنها شدیم، من و پیاده‌نظام سابق، با دو تفنگ آماده‌ی شلیک ... خیلی خیلی خوش‌شانس بودیم که آن شب به ایستگاه حمله نکردند. همان‌طور که داشتیم از این‌ور به آن‌ور سنگر پاس می‌دادیم به هم رسیدیم و او گفت:

— زندگی الان ما چه اثری روی تو دارد؟

— گفتم، خب، دیدن ساحلی است در پیش رو که باید به آن برسیم.
— جواب داد، اثرش روی من مثل خواندن کتابی مصور است.
همین‌طور به حرف زدن و بالا و پایین کردن در سنگر در سکوت شهر کلمر ورسای ادامه دادیم. [۲]

اینجا می‌توانیم به تدریج آرایش غیرعادی و بی‌برنامه‌ی فعالیت‌های کمون را تشخیص دهیم، فعالیت‌هایی که یک آفریقایی را از گارد پاپ با یک معلم سابق مدرسه به نام لوئیز میشل، که پوتین‌های کهنه‌ی سپاهی به پا کرده، کنار هم قرار می‌دهد، و این‌ها دو تایی نیمه‌های شب پاس می‌دهند. گارد پاپ در جنگ فرانسه و پروس در جبهه‌ی فرانسه جنگیده بود ولی وقتی پروس‌ها وارد پاریس شدند منحل شد؛ این نکته حضور این آفریقایی را در آن زمان و مکان توجیه می‌کند ولی چیزی درباره‌ی چگونگی گرویدن او به کمون نمی‌گوید. گذشته از توزیع بصری چشمگیر این افراد خاص در یک روایت و در یک سنگر، در ضمن باید توجه کرد این دو نفر چه تصویری از حضورشان در تاریخ و طرز کار تاریخ‌نگونه که در جریان است دارند. مسلماً اینها تصوراتی مغلق و معماگون‌اند ولی می‌توان اینطور تفسیرشان کرد: آیا هدفمان رسیدن به جایی نو است، یا کتاب کهنه‌ی مصوری را می‌خوانیم، شاید داستانی ماجراجویانه، یا داستان انقلاب فرانسه؟ آیا قرار است به یک دنیای نو برسیم، یا چهره‌هایی هستیم که از موضع امن و حاضرآماده‌ی خویش در یک روایت حرف می‌زنیم؟ آیا مردان و زنانی نو هستیم یا شخصیت‌هایی دوباره جاگرفته در خیال‌پردازی رنگی یک داستان قدیمی؟ تجربیاتی که دو کمونار ابراز می‌کنند متفاوت است و نشان می‌دهد رابطه‌ی فرد با فرایند سوژگی سیاسی خود تا چه حد متفاوت تجربه و زیسته می‌شود. ولی نافی هم نیستند و تصویری به دست می‌دهند از تغییر شکل تجربه‌ی زمان در دوران کمون و رابطه‌ی آن با امر اجتماعی، رابطه‌ای که کاملاً به صورت خاطره‌ی تاریخی برمی‌گردد که ریخت‌ها و چهره‌های نویی به خود گرفته یا ریخت‌ها و چهره‌های قدیم را در قالب پس‌زمینه‌ای نو می‌ریزد.

۱. Louise Michel (۱۸۳۰-۱۹۰۵) آنارشیست و معلم فرانسوی، از کمون‌های مطرح پاریس با نام مستعار کلمانس و ملقب به «باکره‌ی سرخ موناو» برایان دوئرتهی روزنامه‌نگار او را «بانوی بزرگ آنارشی در فرانسه» خواند. جان مریم مورخ دانشگاه ییل: «او به آرمان حقوق زنان جنگ زد و مدعی شد نمی‌توان زنان را از دایره‌ی بشریت حذف کرد.» م
۲. گارد پاپ (Papal Zouaves) نیروی پیاده‌نظامی که در دفاع از ایالات کلیسا شکل گرفت. ایالات پاپی در اوج قدرت خود مناطق لاتزیو، اومبریا، مارکه و رومانی را دربرمی‌گرفت. م